

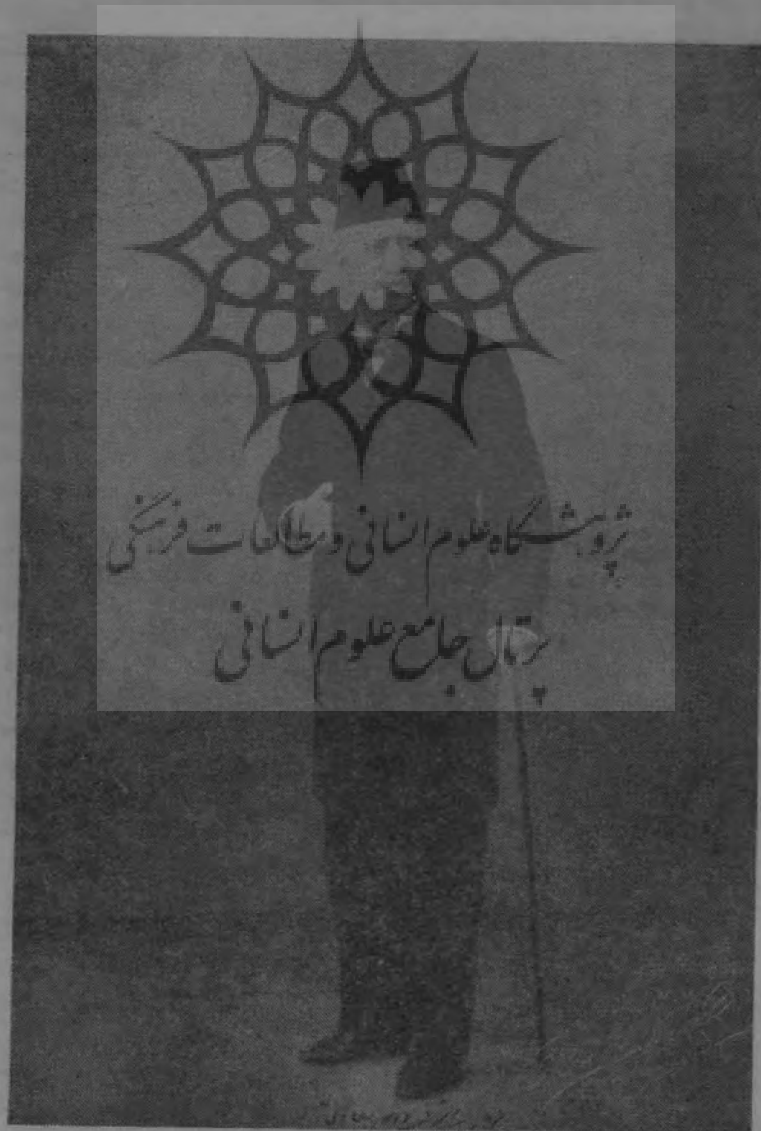
فلسفہ تحقیقی «اگوست کنت»

و

ملکم خان ناظم الدولہ

از کتاب «اندیشہ، آزادی و مشروطہ»

محمد رضا شاہی



روشن نمودن طرز عقیده و ایستگی و تعلق « سیاسی ، اجتماعی »
ملک‌خان ، و دریافت زیر بنای فکری او در این جهات ، متضمن مطالعه و
تحقیق در آثار فلاسفه و اندیشمندان قرون گذشته ، خصوصاً قرن ۱۸ و قرن
۱۹ اروپاست . این بدان واسطه است که متن آرای ملک ، فصل مشترک مستقیمی
یا این گروه دارد . تفکرات « سیاسی ، اجتماعی » ملک ، از سه مکتب
سیراب شد .

۱ - « فردگرایی Individualisme » فرانسوی و « خردگرایی
Rationalisme » و تعلیم و تربیت و روانشناسی وابسته بآن (مکتب
متفکران قرن ۱۸ فرانسه ، ولتر ، روسو ، منتسکیو ، دیدرو ، دالامبر) .
۲ - لیبرالیزم اقتصادی قرن نوزدهم انگلیس ، بخصوص آثار
« استوارت میل » . ۳ - فلسفه تحققی « آگوست کنت » .

اما ، بیشترین سهم این تأثیر و بهتر توان گفت تقلید ، براندیشه‌های
« کنت » سنگینی می‌کند ، و عبارات دیگر ، تفکرات اجتماعی و نه فلسفه
اجتماعی ملک‌خان ، شباهتهای بسیار ، با تر و آرای « آگوست کنت » دارد .
گفتیم تفکرات اجتماعی و نه فلسفه اجتماعی ، بدان دلیل که می‌دانیم دانش
جامعه‌شناسی تا قبل از « کنت » در حوزه‌ی پیش و فکر اجتماعی استوار بود ،
و اگر چه « کنت » خود ، سازنده‌ی لفظ و بنیانگذار « سوسیولوژی » یا
علم‌الاجتماع فرانسوی است و اگر چه فلسفه اجتماعی و افکار سیاسی ، چندی
وسعی در آثار کنت دارد ، ولی وی کوشیده است ، جامعه‌شناسی و موضوعات
مربوط بآن را ، هماهنگ با سیستم فلسفه تحققی خود ، مورد مطالعه قرار
دهد و برای نخستین بار در تاریخ فلسفه غرب ، بوجهی خاص ، به موضوعات
مربوط به این دانش بپردازد .

بدیهی است پیش از « کنت » متفکران دیگری در باب مسائل اجتماعی ،
عقاید و نظریاتی داشته‌اند و وی ، با توجه به همین افکار و آثار ، به روش
نمودن موضوع و روش جامعه‌شناسی ، اقدام نموده است . اما ما در این
مبحث ، گزیری نداریم که اشاره کنیم ، این سیستم فکری ، توسط « دورکهایم »
و بیروان مکتب او تصحیح کلی یافت و تکمیل گردید ، و برخی از آنها ،
پس از اصلاح و تغییر ، اصول علم‌الاجتماع فرانسوی را تشکیل دادند .
بنابراین در مبحث تفکرات اجتماعی ملک ، به چند مطلب عمده اشاره
می‌کنیم : بسیاری از برداشتهای ملک ، از چهارچوب فکر اجتماعی ، آنهم
در محدوده‌ی « استاتیک اجتماعی » فراتر نمی‌رود . زیرا بعضی روی
جامعه‌ای در حال حرکت دائمی ، مدنظر ملک نبوده است و بدین خاطر ،
از مباحث « دینامیکی » که مهمترین اصلا و ارزشهای جامعه‌شناسی را تشکیل
می‌دهد و می‌دهد ، غافل بوده است . در حالیکه می‌دانیم این تقسیم بندی
مسائل به دو شعبه « استاتیک » و « دینامیک » ، از ابتکارات اولیه « کنت »
بود ، که بعد ، البته اصلاح و تکمیل گردید .

با نگاهی به مباحث موردنظر « کنت » در زمینه‌ی « استاتیک اجتماعی »
تقلید و نه تأثیر بی‌چون و چرای ملک ، روشن خواهد شد . در این مبحث
« کنت » به مطالعه‌ی مالکیت ، خانواده ، زبان و ... می‌پردازد ، مخصوصاً
خانواده را یکی از « نهادهای » مهم اجتماعی می‌شمارد ، که تأمین دوام
جامعه ، و هماهنگیهای امور ، و وظایف مختلف اجتماعی ، و همچنین
آموزش و پرورش تسلاهای جدید را ، برعهده دارد . بعقیده‌ی وی ، تربیت
اولیه در محیط خانوادگی ، موجب تکوین و رشد همکاری اجتماعی میگردد
و پیروی و سازش با فرهنگ گذشته نیز ، از راه پیروی کودکان از اولیای
خود ، تا اندازه‌ای تأمین می‌شود ، و پیش بینی‌های لازم ، برای زندگی
آینده کودک نیز ، در این میان ، توسط پدر و مادر ، بانسبه منظور می‌گردد .
در آرای ملک ، خانواده ، هیچگاه بصورت نهادی مستحکم و قابل اعتنا ،
مطرح نشده و اصولاً حرف و بحثی در این خصوص ندارد ، که ما بتوانیم
بیش و کم ، تأثیر و تأثرش را از آرای « کنت » بدست دهیم .

اما در قسمت زبان ، بیگمان ، طرح و ایراد الفبای ملکمی ، و اصلاح
خط (در دو رساله « شیخ و وزیر » و « روشنائی ») از دو جا ناشی
می‌شود : یک آنکه نظرگاه ملک ، کپی عقیده « کنت » در خصوص زبان است .
کنت می‌گوید : « زبان نیز بنوبه‌ی خود ، وسیله‌ی ارتباط و تفهیم و تفهم
افکار و احساسات مردم بوده ، و بزرگترین وسیله کسب فرهنگ و عامل ترقی
اجتماعی است » - ملک با توجه به ابعاد چنین نظری ، همه‌جا و خصوصاً
در رساله « شیخ و وزیر » ، از این حد نیز فراتر می‌رود و « وظیفه‌ی

زبان » را در دریافت مفاهیم وحدت مذهب ، یا حکومت و غیره نیز ، جستجو-
گراست . اما انکار ناپذیر است که دریافت « وظیفه‌ی زبان » و حد و حدود
آن ، به محتوای تفکر استاتیکی « کنت » وابسته است .
دو نمونه از این رساله ، در مرتبه نظریه فوق ، بدست می‌دهیم :
« وزیر خوب دریافته که تاریخ جدید ، تحول اجتماعی بدون تربیت
عامه ، ممکن نیست و به این معنی توجه دارد که تربیت دولت بر تربیت
ملت است و ... »

و یا : « اتحاد طوایف مختلفه در دولت واحد چنانکه می‌دانید
ممکن نیست مگر به دو چیز ، یا وحدت زبان یا وحدت مذهب و ... »
در این مبحث ، حق آنستکه به تأثیر پلاشرط ملک از آخوندزاده نیز
اشاره شود . می‌دانیم مبتکر اصلاح و تغییر خط در ثبای اسلامی ، میرزا فتحعلی
آخوندزاده است که با نوشتن رساله‌ی « الفبای جدید » ، فکر اصلاح الفبا را
در ایران و عثمانی مطرح ساخت (سال ۱۲۷۴ قمری) . و اما تأثیر ملک
از آخوندزاده ، صرفاً جنبه تکنیکی دارد و فراتر از آن نمی‌رود . زیرا
آخوندزاده ، از زبان و الفبای جدید ، گوئی در جهت گردیدن ، فرهنگ
نو طلب می‌کرد ، و زدودن وامانده‌های خرافه ، و آن قسمت سخیف و
پوسیده‌ی فرهنگ عرب و استبداد بومی ، عده‌ای گمان بر آن دارند که
آخوندزاده ، تر ملک را در خصوص تغییر خط ، بعلت تأییدی که بر آن رفته ،
پذیرفته است . در حالیکه با اندکی تأمل ، توان دریافت که طریقه‌ی تکنیکی
صرف زبان ملکمی مورد توجه آخوندزاده بوده است و این نیز البته ، بدلیل
جراتی است که ملک در تأیید تر آخوندزاده و اشتراک تر ، در این خصوص ،
بخرخ داده است . آخوندزاده در نامه‌ای به مستشارالدوله می‌نویسد : « من
بعد از خواندن کتابچه روح‌القدس [ملکم] رجحانیت حروف مقطعه و منفصله
را بر حروف متصله در ترکیب کلمات قبول کرده‌ام به شرط قرائت و کتابت
از طرف جب به طرف راست و ... » و نیز در نامه‌ی دیگری که برای
اعضایالسلطنه ، وزیر علوم وقت نوشته ، می‌نویسد : « به جهت چاپ حروف
ملکم‌خان را اختیار می‌کنیم و نقطه‌ها را بالمره از آنها ساقط می‌نمائیم ...
و بدین وسیله از صعوبت عمل چاپ یالکله خلاص می‌شویم ... »

کمیته که هدف ملک از تغییر خط ، صرفاً یک کار تکنیکی بوده ، و
مشکلاتی که در خوانائی و نویسانی ، وجود داشته است . در حالیکه آخوندزاده
جز این دلیل ، به برابله‌ی زبان فارسی با دیگر زبانها ، برای دریافت فرهنگ
چنان پیشرفته ، توجه داشته است و خودش در نامه‌ای به محرر روزنامه
حقایق اسلامبول که تاریخ ۱۲۹۰ قمری را دارد ، می‌نویسد : « ... غرض
من از تغییر خط اسلام این بود که آلت تعلم علوم و صنایع سهولت پیدا کرده
کافه ملت اسلام ، شهری یا دهاتی ، حضری یا بدوی ، ذکوراً و یا انثاً مانند
ملت یروس به تحصیل سواد و تعلیم علوم و صنایع امکان یافته ، با به دایره
ترقی و کمال رسیده و در عالم تمدن خود را به اهالی اروپا برساند و ... »

باری ، از مباحث دیگر « استاتیک اجتماعی » وارد در نظرات و
آرای « کنت » ، ملک‌خان « یعنی « حکومت » و « اعتقادات » به چند رد پای
قابل ملاحظه دیگر ، اشاره می‌کنیم : خصوصیات استاتیکی در عقاید ملک ،
در قسمت « حکومت » چنین است : اول آنکه ملک در تفکر سیاسی ، همیشه
انتقاد بر حکومت‌های گذشته دارد ، بدون آنکه عوامل در کار و بکار را در
سیر انتقالی آن ، با حال و شعاع آن ، تا آینده‌ای نزدیک و دور را در نظر
گیرد . مثلاً در رساله قانون می‌نویسد : « از آیین کیان و عرب و مغول و
ترک و فرنگی آنچه از همه غریب‌تر بوده همه را درهم آمیخته‌ایم و در میان
این جمع وحشت‌انگیز رئیس و مزئوس ، عاقل و دیوانه را برهم سوار
کرده‌ایم و اسم این محشر بربری را دیوان اعلی گذاشته‌ایم . حال آنکه
ملکم جرات و شهامت آنرا ندارد که این محشر بربری یا دیوان اعلی را
توصیف و تجزیه و تحلیل کند و بیش و کم ، کثافتکاریهای آنرا یرملا سازد ،
و می‌دانیم که هر « نهاد » اجتماعی ، بشکل سنگ شده‌ی آن ، همیشه مورد
توجه آن دسته از به اصطلاح اندیشمندان ، بوده است ، که شکل « همیشه
برجای » آن نهادها را ، منتهی با کمی ژست انقلابی ، کمی نقد و توضیح
و گاه اصلاح و تکمیل و ترمیم ، ارائه داده‌اند (توجه داشته باشیم که تیز
سیاسی ملک در طرز حکومت و حد و حدود آن ، از عقاید منتسکیو ، در
همین زمینه ، استنتاج شده است) .

در موضوع دینامیک اجتماعی ، که در پی کشف قوانین رشد ، و ترقی

اجتماعات و مطالعه تغییرات اجتماعی است ، ملکم ، کمتر متوجه تحول دائمی جامعه است ، تحول و تغییری که تابع قاعده علت و معلول باشد . زیرا علتها ، معلولها را دنبال می‌آورند و معلولها ، خود ، علل امور ، و حوادث دیگر می‌شوند .

مثلاً «کنت» مراحل سه‌گانه‌ای را در علم قائل می‌شود : مرحله ثئولوژیک - مرحله متافیزیک - مرحله پوزیتیویسم . در مرحله نخست که حالت «Teologike» ، ثئولوژیک باشد پدیده‌های مختلف ، توسط عللی مانند وجود الهی و نظایر آن ، توجیه می‌شود . در این مرحله ، اندیشه آلمی ، همانند نهادهای اجتماعی ، بیشتر وابسته یا تحت نفوذ و اقتدار مقامات معبدی است ، و بطور کلی ، منتقدین دینی . باز می‌گردیم به آن قسمت از آرای ملکم که تحت تاثیر این مرحله از فلسفه «کنت» است ، منتهی بغلط . زیرا این سه مرحله ، بشکلی سیستماتیک ، به عرضه داشت نهادها می‌پردازد . آنگونه که در فلسفه «کنت» آمده ، انواع اجتماعات در این سه مرحله وضع و حالی چنین دارند :

جامعه‌ی کلیسائی اروپای قرون وسطی - جامعه‌ی اروپائی بعد از رنسانس تا قرن ۱۹ (که در آن عقل و فلسفه نفوذ و اهمیت داشت) و جامعه متقدم اروپا از قرن نوزدهم بپس (که ترقی روزافزون دانشها و فنون و افکار علمی از خصوصیات بارز آن است) .

این روند تحول‌آمیز ، در هیچ جای افکار و عقاید ملکم ، نشانه ندارد . او اگر به شرق و جامعه شرقی می‌پردازد ، بتوسی کلی گوئی بسنده می‌کند . آنجا که نهاد دین مطرح است ، کاری نه بتاریخ اسلام دارد و نه به علمای اسلامی ، بلکه دین را در زمانه‌ای به انتقاد می‌کشد که نه آمدهای خدائی دارند و نه خدایشان به آمدهای عنائی . زور و استبداد و جبر تاریخ آسیای قرن نوزدهم ، گلوی شرق بی‌سامان را بستگی گرفته و در حال احتضار نشکته داشته و توده بی‌پناه وله شده ، در سایه خدای سیاه روی زمینشان ، به خون تشنه‌اند و مدفوع می‌خورند . در این اوضاع و احوال ، ملکم ، تنها می‌تواند بگوید : « شرق خاستگاه ادیان بزرگ است و اروپا (غرب) مادر نظامهای سیاسی » حال این جامعه یا جوامع مذهبی چگونه تغییر و تحول یافته‌اند ؟ فکر مذهبی و حکومت مذهبی ، سیاسی (شوکرانی) در کدام دوره و مرحله ، اسباب پیشرفت و احیاناً دگرگونی بسوی اهداف ترقی خواهانه بوده ، یا به تحقیر و عدم درک فکر اجتماعی و شعور سیاسی منجر شده ، در آرای ملکم غیبی نامحدود دارد ! ! !

ملکم در ریشه‌های تفکر اجماعی ، برای تحول جامعه‌ی ایرانی بی‌توجه مجتهدین و روحانیون مایه می‌گذارد ، و مایل است رابطه‌ای صمیمانه با این گروه ، داشته باشد ، و روی خط مشترک واحدی ، بسوی هدف ترقی خواهانه پیش رود . در حالیکه شخصاً ، نقش و وظیفه ، ماهیت و محتوای این گروه را ، در جامعه‌ی ایرانی درک نمیکرده است . ملکم از طبقه روحانی ، بعنوان يك خشت گزینائی در سازندگی جامعه‌ای نوین یاد می‌کند و بیشترین سهم دگرگونی جامعه را به این طبقه متعلق میداند . در حالیکه از انتقاد مستقیم ، اصولی و علنی می‌پرهیزد و به آگاهی ضمنی بسنده می‌کند . و مثلاً در « ندای عدالت » خطاب به آخوندزاده می‌گوید : « ساکنین مملکت عثمانیه و ایران و قفقاز که پیرو یکی از ادیان سه‌گانه اسلام و نصرانیت و یهود هستند ، نباید ارشاد را از انتقاد دین شروع کرد تو میرزافتمعلی به دین هیچیک از ایشان نباید بجسی و نیاید که به ایشان بگوئی که اعتقاد شما باطل است و شما در ضلالت هستید . . . هرکس از ایشان از روی لجابت و عناد حرف ترا بپهوده و دلایل ترا بپوش خواهد شمرده و زحمت تو عبث و بی‌جا خواهد شد . چرا به دین ایشان می‌جسی تو دین ایشان را کنار بگذار و در خصوص بطلان آنها حرف مزن و . . . »

همانطور که گفتیم ، ملکم ، در خصوص دین ، زیرکی خاص بخرچ داده . از يك طرف اصلاح طلبی را بواسطه تفوق روحانیون و نفوذ آنها طلب می‌کند ، و از جانب دیگر علناً ، تناقض گو می‌شود ، تا آنجا که می‌نویسد : « ماهیت اعتقاد دینی مسلمانان سد راه ترقی ایشان گردیده است . » بدنبال همین بحث ، و در ارتباط با آن ، مسئله جالب دیگری نیز رخ می‌نماید و آن ، ارتباط بی‌چون و چرایی است بین « دین انسانیت » « کنت » و پیامبری « ملکم » .

در گزارشی از علاءالسلطنه به امین‌السلطان ، تعبیرات یا مزه‌ای در خصوص تعلیم ملکم ذکر شده و ملکم مدعی « پیغمبری » قلمداد شده است . می‌نویسد : « ملکم به انتشار قرآن تازه‌ای که مطابق اساس سیویلیزاسیون یوروب و تربیت اسلام و عبارت از هفت آیه است پرداخته است آیه اولش اینست : تو نباید به کسی آزار و ضرر برسانی ، تو باید به همه خوبی یکنی - سیم تو نباید حامی و مشوق ناحق باشی ، چهارم مانع و مخالف کسی باید شد که بد می‌کند ، پنجم تو نباید از خود و با خود واز برای خود زندگی کنی - باید از برای دیگران زندگانی بکنی ، ششم باید جوینده راستی باشی ، آیه هفتم است که باید ولد مسلم ، آنها را به دیگران تعلیم نماید و . . . »

ملکم در جائی دیگر ، (در نامه‌ای برای آخوندزاده) منطلق اخلاقی دین را (در واقع گوشه‌ای از اومانیسیم « کنت » را) چنین توضیح می‌دهد : « هر دین متضمن سه‌گونه امر مختلف است : اعتقادات ، عبادات نسبت به آن مقصود اصلی فرزند . از برای آنکه آدم باید صاحب اخلاق و صاحب عظمت و جبروت و صاحب قدرت و رحمت و سخط و مستوجب تعظیم و ستایش باشد تا اینکه ما نیز به اخلاق او اتماف جوئیم . . . انتشار علوم در اکثر ممالک یوروب پائینگی دنیا مردم را به جهت اکتساب حسن اخلاق از اعتقاد و عبادات که شرط دوگانه هر دین است مستغنی داشته است . اما در آسیا علوم انتشار ندارد بنابراین در این اقلیم حفظ دو شرط برای اکتساب حسن اخلاق که مقصود اصلی هر دین است از واجباتست و . . . »

و نیز در گفتگویی با « بلنت » نیز چنین عنوان کرده است : « آئین یثر دوستی در غرب و آسیا هر دو شناخته شده است ولی مقرب زمین عاری از استعداد بوده که مولد دین باشد و مذهبی آفریند که بی‌روح آلمی استیلا یابد و . . . »

حال می‌پردازیم به « دین انسانیت » « اگوست کنت » . چرا که بدین روش خواهد شد که الگوی دینی ملکم تقلیدی بوده از ارکان آنچه که « کنت » بر آنها تکیه داشته است .

نخست بگوئیم که « کنت » . با اینکه در سالهای آخر عمر ، از منشی فکری خود گرچه عدول نکرد ، لیکن همان اصول را بنیاد عرفان مآبی ساخت و بر آن بنیاد ، دیانتی بنام « دین انسانیت » بناکرد . معبدی برپا نمود و بنیادانی مقرر داشت که این جمله در نظر اهل علم ، شگفت آمد . لیکن در کار او ظاهراً شائبه عوام فریبی و جاه‌طلبی و منفعت پرستی نرفته است ، در حالیکه این صفات در مورد ملکم صادق است (همدستی ملکم در فراراد ریفر و قرارداد لاتاری و اخذ پول از اعضای فراموشخانه و چند مورد دیگر) .

لازم بدیادآوریم که در فلسفه تحقیقی « کنت » دو امر قوی در وجود انسان مؤثر است ، یکی حس و عاطفه یا عشق و دیگری عقل . و نیز باید گفت که در آغاز این انسانیت ، اول بر معز غلبه داشته ، یعنی عواطف و احساسات بر عقل مسلط بوده ، ولی قوت گرفت و دل را تابع احکام خود ساخت . اکنون هنگام آن رسیده بود که باز ، دل ، قوت گیرد و معز را رهبری کند و این مقصود ، تنها به دیانت می‌تواند حاصل شود و بپایستی که معلومات امرورزی را در پرتو عالم خلقت بتواند فراگیرد و جامع گردد .

چون « کنت » مقصودش اصلاح هیئت جامعه بود و علت انحطاط را ، ست شدن ایمان آنها می‌دانست ، چنین دیانتی آورد . بدنبال این فلسفه ، « کنت » دیانت مسیح را مناسب با فلسفه ربانی و ماوراءالطبیعی دانست و سایر قهقراپی را محال پنداشت ، و به جامعه ، جهت داد و این جهت را به دیانت متصل کرد و بر اساس فلسفه تحقیقی ، دین انسانیت را بناکرد . دیانت را برای استواری بنیاد مدنیت ، واجب دانست ، و مدنیت را در ریشه های انسان‌دوستی و شکوفائی آن ، جستجوگر شد .

براین بنیاد است که ملکم ، یکی از اصول کسب آزادی خواهی و تمدن جدید را ، « پرواری روحانیون و مجتهدین » می‌داند . آنجا که صحبت از فرهنگ است ، این گروه را از اقلیتهای فہیم و با فرهنگ می‌داند و آنجا که نظرش وضع قانون است ، باز هم چشم به این دسته دارد و سراسر در مقامیم « اومانیسیم » در نقطه اتکای مدن و مدنیت پافشاری می‌کند و مثلاً در روزنامه قانون می‌نویسد : « باید اقلاً صد نفر از مجتهدین بزرگ و فضیلتی فاهی و عقلای معروف ایران را دریای تخت دولت در یک مجلس شورای ملی جمع کرد و به آنها مأموریت و قدرت کامل داد که اولاً آن قوانین و آن اصولی که

از برای تنظیم ایران لازم است تعیین و تدوین و رسماً اعلام نمایند و ... باید تذکر داد ، که هیچجا ، بدین موضع نمیرسیم که ، ملوک ، بدین اسلام ، بدینچشم یک نهاد سیاسی ، نگاه کرده باشد . یا اگر ظواهر ، چنین حکم کند ، وابستگی بین حکومت وقت و طبقه روحانی و نفوذ این طبقه بین توده مردم بیخبر از همهجا ، و حتی گروه بالنسبه با فرهنگ بوده ، که چنین ژستی را ایجاد میکرده است . بنابراین ، چون کش مذهبی و ترس از خدا و دوزخ و روح و خرافه مذهبی ، جایی مستحکم داشته ، و چون علقهعاطنی - متافیزیکی ، جریانی از پیش راه افتاده و قدری داشته و چون یکی از ارکان حکومت ظلم و جور ، برگردی گروهی از مجتهدین به دستگاه حاکمه (برای نمونه حاج ملاعلی‌کنی) دوام می‌یافته ، و چون رنگ و بوی دین انسانیت «کنت» ، جلالتی به فرورم مذهبی ملوک می‌داده - بعید بنظر نمیرسد که او تحکیم هرچه بیشتر آنرا ، بدان صورت که گروههای وابسته به حکومت خودکامه فتوای پهنسندند عرضه کند !! ، البته می‌آنکه سودی متوجه خلق ایران بوده باشد !!

دیگر آنکه مقام زن ، در دین انسانیت «کنت» والا است . ملوک نیز در عرضه رئوس دین جدید ، توجهی بر تر از حد انتظار به این گروه دارد . ولی اعتقاد دارد که زن نباید در سیاست دخالت کند ، بلکه می‌باید مرد را مهذب کند و برای این منظور ، بیورواند .

جالب توجه ، این نکته است که اکثر آداب مذهب کاتولیک در دین انسانیت «کنت» جای دارد و از آن تقلید شده است ، منتهی باشکل و شمایی نوتر . چنانکه درباره آن گفته‌اند : «همان مذهب کاتولیک است که نام عیسی را از آن برداشته‌اند - و بعضی نیز گفته‌اند که دین انسانیت ، همان مذهب کاتولیک است که کلاه علم بر سرش گذاشته‌اند» .

ملوک شاید وی‌گمان ، جرأت آنرا نداشت که نام محمد را از مذهب خود پاک کند - و بازمی‌دانیم که ملوک ، جز قرآن ، برای احادیث هم ارزش اجتماعی فراوان قائل بود (این یک روی سکه بود . میدانیم که «میرزا یعقوب» ، پدر ملوک نیز ، تظاهر به مسلمانی میکرد اما پس از مرگش ، او را در گورستان آرامنه استانبول بخاک سپردند ، و نیز خود ملوک که تظاهر به مسلمانی میکرد ، در استانبول ، باهانریت دختر یک کشیش آلمنی ، بطریق ارمنیان ازدواج کرده . حال اگر ، استاد محیط طباطبائی ، ملوک را - حتی از نظر اصول نیز مسلمان میدانند اما ربطی ندارد . استاد ابوالحسن فراوانی در مسلمان نشان دادن نامسلمانان دارند و این مسئله را در مورد فردوسی نیز [با تغییر یک بیت] انجام داده‌اند [نگاه کنید به سخن چند درباره شاهنامه اثر دانشمند و فرزانه گرانمایه ، عبدالحسین نوشین] حال آنکه ، خاندان ساسانی در مراسم تدفین ملوک در سوس حضور داشته و چشم خود و بافتاق چند تن دیگر [از جمله ابوالقاسم خان ناصرالملک قره‌گزلو و جظه تن از اصحاب ایرانی فراماسون] دیده است که طبق وصیت ملوک ، جد او را در استانبول خاکسپاری و به دخترانش تحویل دادند) اما در اصول و فروع دین و آنچه که مردم به آن دل بسته بودند ، تغییراتی داد و هدف از مذهب آوری خود را «اخلاق» ناماد و شکلی انسان دوستانه بدان داد . مؤلفی می‌نویسد : «بیشترین تأثیر ملوک از کنت و اصول پوزیتیویسم است چنانکه منکر فلسفه اولی و مذهب فلسفه اولی است» اما چادارد بلافاصله گفته شود که ملوک اگرچه در مرحله نخستین علمی منکر ادیان شده ، ما خود دینی درست کرده که در لوای اخلاق ، به رهبری ایستاده و ظاهری «آلتوریست» (نوع پرستانه) بخود گرفته است . و ما ندیدیم دین و مذهبی را در هر مرحله از تکامل ، که اخلاقیات رکنی از آن نبوده باشد !!

دیگر آنکه او ، انسان و امور او را ، همچنین جامعه را ، طبیعی می‌داند و علت اینستکه : «اوگوست کنت» مطالعه اجتماعیات را «فیزیک سوسیال» خوانده است - استدلال کنت در این خصوص چنین بوده است : انسان موجودی است در طبیعت ، پس طبیعی است ، و جامعه هم ، طبیعی می‌باشد ، اموری هم که برای انسان است اموری طبیعی می‌باشند ، پس علوم ما به عالم طبیعت مربوطند ، همانطوریکه یک علم طبیعی مثل فیزیک (از کلمه فوسیس برابر با طبیعت و فوسیکا ، برابر با علم طبیعت) راجع به امور طبیعی است ، چون جامعه و امور انسان هم در طبیعت است ، آنها هم یک پیوستگی با طبیعت پیدا می‌کنند و آن فیزیک است و ...

بدین دلایل ، ملوک ، معتقد به «فیزیوکراسی» بود ، یعنی حکومت

اجتماعی بر اساس علمی و طبیعی - در حالیکه یک مفهوم متیاد بر ذهن از «فیزیوکراسی» ، «سوسیوکراسی» یعنی حکومت جامعه هم می‌تواند باشد - و در حالیکه برای ملوک ، حکومت از بالا به پایین و در نزد طبقه و قشر خاص مطرح بوده و سازش ، همیشه با زور بوده نه با جامعه و طبقات محق و حکومت مردم - بنابراین ملوک ، حتی «فیزیوکرات» هم نمی‌تواند باشد .

عده‌ای را گمان بر آنستکه تأسیس فراموشخانه بوسیله ملوک ، خدمتی شایسته وارزنده است . مسئله فراموشخانه در اسکلت و چهارچوب ساختمان آن ، نزد ما ارزشی همپایه بی‌ارزشی مطلق دارد ، در حالیکه معتقدیم ایجاد یک سازمان متشکل «سیاسی ، اجتماعی» ، با محتوای انقلابی و اهداف راهبری طبقه‌ای ، ارزشی حیاتی دارد . بنابراین بعضی در افتتاح فراموشخانه نیست ، بلکه حرف در غیر ایرانی بودن آن ، و وابستگی‌اش ، به شیکه استعمار است .

می‌دانیم بدنبال قرارداد لائاری ، بندوبستهای سیاسی ملوک با دول قدرتمند و البته استعمارگر آلمان ، سازش با عوامل متحجر و مستبد جامعه‌ی بومی ، بر خورداری از مقام و منصب و خوار شدن توده ، بدلیل بی‌فرهنگی ، و داشتن دستمایه‌ای تقلید شده و تحریف شده از چند شخصیت اروپائی ، و داعیه رهبری بوسیله و با واسطه‌ای افکار منسوخ شده و تفهمیده آنها ، نمیتواند مردمی باشد و پیرایه‌ای در کار این انجمن نبوده باشد .

اگر سلطان وقت از تأسیس این انجمن بهراس می‌افتد و اگر دستور به انحلالش می‌دهد ، بیگمان دلایلی جز وجود ملوک ، در کار انجمن داشته است . ملوک مؤسس فراموشخانه بوده است ، اما تغییر ماهیت فراموشخانه و اوضاعی که بعد در آن جاری و جاری شد ، بی‌تردید از کنترل ملوک خارج شده بود و شخصیت‌های دیگری به فعالیت سیاسی در این انجمن پرداخته بودند که هر لحظه بیم آن میرفت ، حکومت خودکامه وقت را از بین برکنند ، یا آمادگی لازم را برای چنین خواستی ، فراهم سازند .

باری ، مرحله‌ی دوم ، حالت «متافیزیک» است . در این مرحله ، بشر از حالت نخستین ، گذشته ، پدیده‌ها را با علل عمومی‌تر توجیه می‌کند ، ولی هنوز مشاهده و تجربه علمی ، جای خود را باز نکرده است . مثلاً افکار و نظریاتی مانند اراده از نظرگاه «شوپنهاور» - اراده معطوف به قدرت از نظر «نیهچه» و ملاحظه آنها ، در این مرحله می‌تواند جایگزین گردد ، اما بی‌آنکه با واقعیات خارجی مشاهده و تجربه ، سروکاری داشته باشند ، با استدلال و منطق مخصوص ، بر افغان کتبت اعظم مردمان ، مستولی می‌گردند .

در این مرحله ، نهاد ها و سازمانهای اجتماعی مخصوص ، در ارتباط با این حالت از فکر انسانی پیدا می‌شوند ، که بعنوان مثال می‌توان «ارت» را که پیدایش نظام اجتماعی معروف به «کاست» و اعتقاد به «ژاد برتر» و غیره ، با آن ارتباط دارد ، نام برد و همچنین فکر آزادی مطلق ، و حق یا تکلیف مشروط بر آقاها ، در این مورد می‌توان ذکر کرد .

در این مرحله ، تأثیر پذیری ملوک در خطابه «مدنیت ایرانی» کاملاً مشهود است . شاید عده‌ای این خطارا بر نویسنده بگیرند که در این خطابه ، ملوک صریحاً به ادعای برتری ژرادی حمله کرده ، و به صراحت گفته است که ژرادی علم یعنی «شرقی» هیچ تفاوتی با ژرادی اروپائی ندارد ، بلکه در بسیاری از جهات شرقی ، هوش و فراست درخور توجهی نشان داده‌اند . تناقض در تساوی ژرادی و امتیاز شرقی‌ها از همین جمله استنباط می‌شود . آنجا که آریا و آریائی هارا مطرح می‌کند ، از این نکته به تساوی یاد نمی‌کند ، بلکه تعصب و پافشاری دارد که آریائیها ، خصوصاً نژاد صالح تری هستند و این نظر ، خود ، ناقض تئوری تساوی نژاد است ، که ملوک ، سنگ فراوانی را به سینه می‌زد و این نیز شاید ، زیرکی خاص ملوک باشد . در حالیکه معتقدیم ، خطابه «مدنیت ایرانی» ، یکی از چند نوشته ملوک است که کمتر توان در استقلال آن شک کرد .

مرحله سوم ، حالت پوزیتیویسم است . دراستنتاج کلی که در پی آمده است ، دلایل ترسیدن افکار ملوک به این مرحله و خطا های او را بر سرده‌ایم .

۱ - اول آنکه آراء و عقاید ملوک خان در مطالبی که مذکور افتاد صورت علمی کامل ندارد . خصوصاً فلسفه اجتماعی او ، از عقاید سیاسی ، متفک نیست .

۲ - تفکر اجتماعی و نه جامعه شناسی ملوک ، با فلسفه تحقیقی «کنت» در بسیاری از موارد ، انطباقی صوری دارد و باینکه ملوک کوشیده است آنرا

بقیه فلسفه تحقیقی «اگوست کنت» و ...

مورثی علمی دهد، ولی عمیقاً دارای جنبه فلسفه ماوراءالطبیعی و جزئی مخصوص اهل دین است.

۳ - تفکر اجتماعی و جامعه‌شناسی ملکم، (یافتاری من در این باب، بدین علت است که یکی از محققین نامدار معاصر، ملکم را «جامعه‌شناس» و دیگری «ولتر» ایران لقب دادند!!) که اغلب بدون پیرامیدی فلسفه‌اولی عرضه شد، در عمق، ریشه‌هایی عمیق از آن دارند - توجه مخصوص او به جامعه نخست، تلاش به منظور اصلاح اجتماع و سپس پیروی از پیشرفت جامعه، تأثیر او را از متفکران قرن نوزدهم اروپا، رساننده است - در حالیکه اصول انطباقی در هیچیک از آنها (با توجه به فرهنگ بومی) رعایت نشده و بدین جهت، انحراف از روش علمی و تجربی و تحقیقی، بوضوح نمایان است.

۴ - نکته دیگر که تعجب‌آور نیز هست، اینکه، هنگامیکه ملکم می‌خواهد طرحی از شناسائی جامعه ایران را بدست دهد، روابط مستقر و حاکم بر جامعه را تا بدرجه فلسفه اولی ارتقاء می‌دهد، در حالیکه ظاهراً حکم بر آن می‌رود که او یکسره از فلسفه اولی، بریده است. اما وقتی به منطلق علمی توجهی ندارد و غیر علمی و جزئی، افکار خود را عرضه می‌دارد و از جانب دیگر، نسبت را به هیچ می‌انگارد، چگونه می‌توان بر عقلانی بودن افکار او شهادت داد.

در این خصوص، با قاطعیت می‌توان اظهار کرد که ملکم، در مقابل مسائل مهمی که طرح می‌کند، بواسطه طرز فکر وارداتی که دارد، و وسایل ناکافی برای حل معضلات و مشکلات ناشی از جایگزینی آن طرز عقیده، به عدم موفقیت می‌رسد.

۵ - بررسی‌های تاریخی وی، بسیار عامیانه و نارساست و به مطالعه وقایع تاریخ ایران باستان و میانه، و همچنین اروپا، توجهی ندارد (دوستی بعضی میرزا آقاخان کرمانی)، در حالیکه برای فهم تحولات اجتماعی بطور کلی، باید قلمرو تاریخی وسیعی را در نظر گرفت، و ضمناً زمان حال و ازمنه گذشته و مسائل طبقاتی را از نظر دور نداشت (مورد آخر مخصوصاً مسئله است).

۶ - ملکم‌خان از توجه به خصوصیات جوامع مختلف، حتی اجتماعات ابتدائی (بشکل علمی و سیستماتیک آن در رابطه با تکامل تدریجی و تاریخی آن) نیز غافل بوده است. در حالیکه بقول «دورکهایم» در جهان تنها یک جامعه یا دو جامعه وجود ندارد، بلکه اجتماعات زیادی با خصوصیات مختلف رشد و توسعه، یا گرفته و معیوم شده‌اند.

راهبهای ترقی و انحطاط جوامع نیز، هیچگاه یکسان نبوده است. هر یک از این جوامع با تاریخ و خصوصیات جداگانه و مخصوص برخوردارند. جوامع، مشخص و ممتاز بوده‌اند.

۷ - ملکم، ترقی جامعه ایرانی، و بطور کلی جوامع بشری را نیز، بیک صورت و در یک جهت تصور می‌نموده است. در حالیکه در تحول اجتماعات، بعضاً به حالت قهقرائی و آمیختگی صور مختلف تغییرات و تحولات، برخورد می‌شود. لازم است اشاره دوباره‌ای به این نظر دورکهایم معطوف داریم که می‌نویسد: ترقی «جوامع» و نه ترقی «بشریت»، موضوع جامعه‌شناسی را تشکیل می‌دهد.

۸ - بطور کلی، روش مطالعه اجتماعی و سیاسی ملکم، از افکار و نظریات دستوری، بدور نمانده است. ملکم که از یک جامعه قابل زیست صحبت می‌کند، غالباً از منظور نمودن شرایط زندگانی یک جامعه واقعی، بدور می‌افتد و آثارش، نشان می‌دهد، که وی نتوانسته، شناخت علمی حکومت، مالکیت، طبقات اجتماعی، ارزش حقوق انسان و تساوی افراد را تجزیه و تحلیل کند. گاه ابتدای راه را نیمه‌بسته، از عاقبت و مقصد هر اسبیده و عقب‌گرد کرده، و گاه به طرح نظریه در ابعاد تخیلی، دلخوش کرده و حقا، که در هر مقوله، فراوان قلم زده است. اما با اینهمه، بعلی فراوان،

از جمله فقر فرهنگی جامعه‌ی ایران در زمان ملکم، رسالانش سخت مؤثر افتاده، و باید او را در زمره پایه‌گذاران اندیشه‌ی آزادی و مشروطه ایران، محسوب داشت. *

* رسالات ملکم را از این منابع استخراج کرده‌ایم ۱ - مجموعه آثار ملکم (محمد محیط طباطبائی) ۲ - روزنامه قانون (مجموعه کتابخانه ملی) ۳ - انباء جدید و مکتوبات - آخوندزاده (باکو - ۱۹۶۳) ۴ - ملکم خان ناظم‌الدوله (فرشته نورانی) ۵ - پولیتیک ایران چیست (بمبئی - ۱۳۴۴ قمری) ۵ - مجموعه خطی کتابخانه ملی به شماره ۱۴۹ (حوی بسیاری از رسالات ملکم و آخوندزاده)



روزنامه‌نگاری و مطبوعات فرهنگی
انجمن علمی و پژوهشی
انجمن علمی و پژوهشی